

گلشيفته بودن در برابر باد

دکتر اکبر کرمی



برهنگی معصومانه ی گلشيفته ی فراهانی تا حد بسياری پوست از اجتماع پريشان ایرانیان برداشت و داشته های آنان را تا حد فراوانی برهنه کرد. گلشيفته با زیبایی عریان خود نشان داد که بضاعت ما در نهادینه کردن حقوق بشر و دمکراسی چقدر و تا کجاست! بخش بزرگی از تیرهای تیز نفرتی که نثار پیکر برهنه، اما مصلوب گلشيفته شد از همین جا برخاست. جایی که بیش از هر جای دیگر با فقر اندیشه و فقر امکان دمکراسی همسایه است.

به عبارت ساده تر "دماسنج دمکراسی" نشان داد ما در کجا ایستاده ایم!

«برهنگی "پیش از دمکراسی"، پیشنیازها و پتانسیل های دمکراسی خواهی را به چالش می کشد و "پس از دمکراسی" بنیادهای و استانداردهای آن را! به باور من، هیچ سازمانی فرهنگی/ تاریخی دیگری - دست کم در جهان اسلام - چنین توان و تحملی را ندارد؛ چه، تنها تحمل برهنگی، پذیرش و به رسمیت شناختن آن است که می تواند نشان دهد یک جامعه به چه میزان به "دیگری" که چیزی نیست جز باورها و داوری های بیش حرمت می گذارد. داوری ای که "دیگری" در آن حضور ندارد، فرسنگ ها از انصاف بیگانه است و نظام دانایی ای که در غیبت دیگری بر پا می شود، چیزی نیست مگر یک نادانی تلنبار شده.» (۱)

آنان که گلشيفته و تن برهنه ی او را به تیر صلیب کشیدند و نامه و نامش را به تیز طعنه دریدند، تظاهرات همین "نادانی تلنبار شده اند". آن ها هرچند به زبان هایی گوناگون نفرین می کنند، اما دلهره ها و اضطراب هایی که کف قلب هایشان را به دهان نشان کشانده است آشناست؛ آن ها یک اجتماع هراسان و سترون را در کشاکش یک مدنیت ناتمام نمایندگی می کنند. در این پیوستار از اضطراب های جنسی عریان پدرسالارانه (که بیشتر در فضای مجازی (۲) و در کامنت ها به خودنمایی می پرداخت) تا فرافکنی ها روشنفکرانه (در نوشته ها و یادداشت ها) دیده می شود. مهم نیست ما چه نام هایی را برای این احساسات روان نژاندانه ی خود برگزیده ایم و به چه بهانه و بهایی از آن ها دفاع می کنیم؛ مهم این است که نابالغ ایم، جهان جدید و

مختصات تازه ی آن را درک نمی کنیم، نمی توانیم بین دو معنای حق (حق داشتن و حق بودن) تفاوت بگذاریم، نمی دانیم حق بودن امری نسبی است و به چشم اندازی مربوط می گردد که ایستاده ایم و هنوز در رویای ایران باستان - که مرکز جهان بود- و حاشیه نشینی طولانی این تاریخ پر از هیچ از "ترکیب دردناک احساس حقارت و خودبزرگ بینی(۳)" رنج می بریم؛ و به همین دلیل ساده (اما مزمن) به خود اجازه می دهیم دیگری و تنش را کنترل کنیم. این آسیب شناسی تا حد بسیاری اضطراب ها و فرافکنی های ما را که هسته ی سخت استبداد و "امتناع گفت و گو" در این کهن دیار است، برهنه می کند.

وقتی گلشیفته برهنه شد، سر و صداها ی فراوانی برخاست؛ انگار کسی روی یک نقطه ی حساس انگشت گذاشته است! انگار کودکی گستاخ برهنگی یک فرهنگ سراسر دروغ و ریا به پرسش گرفته بود! انگار پادشاه سال هاست که برهنه است!

با این همه، برخی از برادران بزرگ تر تلاش کردند نشان دهند هیچ اتفاق مهمی نیفتاده است؛ و برهنگی گلشیفته اهمیت چندانی ندارد. اما واقعیت آن است که خوشبختانه شیشه ی هراس از آزادی شکسته است و فوج پنجره های در پرواز اطاق را به افق های دور می برد. واقعیت آن است که گلشیفته، برهنه روی ترازوهای دیجیتالی ایستاده است و داده ها و ادعاهای حاکمان امروز و فردا را در گرد و غبار انفجار اطلاعات و ارتباطات به داوری طلبیده است. واقعیت آن است که گلشیفته با تن مصلوب خویش، پیش از تسلط مدعیان فرهنگ بر وزارت فرهنگ، فرهنگ دوستی، ارج شناسی و "دیگر بینی" آن ها را به چالش می طلبد و پیش شرط های آمیزش اجتماعی را به راهیان مدعی نور و نئشه گان برهان قاطع زور نشان می دهد. واقعیت آن است که "پدیده ی گلشیفتگی" در تاریخ ما، مساله ی بسیار مهمی است و با داوری های آلوده به زهر تبعیض نمی توان آن چنان که بعضی از "بزرگ ترها!" ادعا و توصیه می کنند از کنارش به آسانی گذشت.

اهمیت این برهنگی هم در "پدیده ی برهنگی" است و هم در بار برهنه ای که گلشیفته بر دوش های نحیف خود گذاشته است.

برهنگی هم چون هر پدیده ی مدرن دیگری که به حاشیه سرریز می شود با مقاومت ها و مخالفت هایی روبروست؛ چه، اشکال کج و کهنه ی حیات همیشه چهره ی تر و تازه ی زندگی را می خراشد و تلاش دارد به بهانه های مختلف (از جمله پاسداشت ناموس ملی و حفظ بیضه ی اسلام) آن را از سر راه بردارد(۴). پدیده ی برهنگی از این چشم انداز، یک مساله

ی جهانی است با ابعادی کاملن جهانی؛ که در "جهان پس از اخلاق(۵)" می توان و باید در کم و کیف اخلاق آن به داوری نشست. "پیش از سازش" هیچ به رسمیت شناخته نمی شود و هر قیدی "پس از توافق"، تنها تا اطلاع ثانوی معتبر است. از این منظر، مخالفت با "حق برهنگی" نه تنها در "گفت و گوهای پیش از دمکراسی" و جاهتی ندارد، که در چهارچوب های دمکراتیک نیز غیرممکن به نظر می رسد؛ چه، تضمین حقوق اقلیت ها (از جمله کسانی که بیرون از توافق ها قرار می گیرند) و حق خطا کردن (از جمله کسانی که با برخی از داوری ها و باورهای ما توافق ندارند) از امهات دمکراسی است. دمکراسی تنها نظامی است که نامشروط شهروندان خود را دوست می دارد و به اعطای افتخار شهروندی به همگان مفتخر است. دمکراسی پیش از آن که شهروندان را به تحدید آزادی های خود "در مقام خواهش" بخواند، اکثریت را "در مقام سازش" به تحدید سلیقه های خود و توزیع برابر آزادی و شان و تضمین حقوق اقلیت ها فرامی خواند. زیرا دمکراسی بر این بنیان پی اندازی شده است که "تنها ما می توانیم به آزادی های خود قید بزیم"(۶). زیرا "دمکراسی یعنی من هم هستم"(۷).

دمکراسی امروز بیش از هر چیز با "ارج شناسی جدید"(۸) شناخته می شود.

برهنگی هم در جایگاه واقعی خود، به عنوان نمادی از حاکمیت انسان بر شخصی ترین قلمرو وجودی خود (تن) و هم در جایگاه سمبلیکیش، به عنوان نمادی از شفافیت و نبود سانسور، امکان آن را دارد که کم و کیف باورها و رویاهای ما را به داوری بکشد.

اما مخالفت و مقاومت در برابر "پدیده ی برهنگی" ستون فقرات اسلام سیاسی و بنیادگرا نیز هست که سنت و پیشینیان روی دوش های ما گذاشته اند. به این ترتیب عجیب نخواهد بود اگر ادعا شود، برهنگی می تواند هم چون نمادی از مخالفت یا مقاومت در برابر اسلام گرایی و بنیادگرایی تعبیر شود. این همان بار گرانی است که گلشیفته روی دوش های نحیف خود حمل می کند و به واسطه ی آن اماج تیر تهمت و بلاست! این همان تابلویی است که گلشیفته، خواسته یا ناخواسته زیر آن ایستاده است. این همان دلیلی است که به رفتار شخصی یک هنرمند اهمیتی نمادین می دهد و باب گفت و گویی مبارک را در سایه ی انتخاب شجاعانه اش می گشاید. این همان جایی است که باید در برابر باد ایستاد و به شکستن حلقه ی معیوب سرکوب، سانسور و سکوت امید بست.

اگر جنبش زنان را یکی از ستون های اصلی جریان دمکراسی خواهی و حقوق بشر ستایی در ایران امروز تلقی کنیم، آن گاه با توجه به حجم انبوه مقاومت های مدنی مدرن زنان و دختران شایسته ی ایرانی در برابر پوشیدگی (حجاب) اجباری و استانداردهای فقهی، می توانیم به وزن برهنگی گلشیفته هم چون یک "نه بزرگ به اسلام گرایی" پی ببریم. گلشیفته با برهنگی خود عریان کرد که پوشیدگی و استانداردهای فقهی آن در ایران امروز تا چه پایه تحمیلی و از سر اکراه است. به عبارت دیگر، آن چه به برهنگی گلشیفته و "پدیده ی گلشیفته" اهمیت می دهد، برهنگی نیست که برهنگی گلشیفته است؛ چه، گلشیفته با برهنگی خود به عنوان چهره ای آشنا از نسل امروز، پرده از حجم انبوه سرکوب، سانسور و سکوتی بر می دارد که به مدد آن پدیده ی ننگین حجاب اجباری - و در نتیجه استبداد - در ایران سرپا مانده است (۹).

امروز گلشیفته نماینده ی خیل بی شماری از جوانان ایرانی است که با اندوه و درد در سایه سنگین یک اخلاق کژدیسه و غیرانسانی - که از اضطراب های جنسی متورم شده است - زایا ترین لحظات حیات خود را تجربه می کند و خود را "نسل سوخته" می داند. نیم نگاهی به فوران نوستالژیا در جامعه ی ایران که جوانان ما را دسته دسته به خلسه ی خواب خوش دیروزها می برد و آنان را در هیروت "چه می خواستیم و چه شد!" سرگردان می سازد، می تواند نشان دهد گلشیفته یعنی چه؟

اگر نتوانیم از آزادی پوشش (۱۰) در جهان جدید دفاع کنیم، چگونه خواهیم توانست از آزادی پوشش در ایران فردا و حقانیت انبوه جوانان ایرانی ای دفاع کنیم که به جرم داشتن سبک های متفاوت زندگی و آداب اجتماعی گوناگون هر روز شکار سربازان با نام و گم نام امام زمان می شوند؟ اگر نخواهیم از گلشیفته دفاع کنیم، چگونه می توانیم ماشین ترور جنسی را در ایران خاموش کنیم؟ اگر نتوانیم و نخواهیم از "حق برهنگی" گلشیفته دفاع کنیم، چگونه می خواهیم و می توانیم از صف طولانی قربانیان خاموش نظام وحشی جنسی حاکم دفاع کنیم؟ اگر نتوانیم و نخواهیم از گلشیفته دفاع کنیم، مخالفت های ما با سانسور، سرکوب و سکوت به چه کارمان می آید؟ اگر نتوانیم و نخواهیم از گلشیفته دفاع کنیم «چگونه می شود به آن کسی که می رود این سان صبور، سنگین، سرگردان، فرمان ایست داد. چگونه می شود به مرد گفت که او زنده نیست، او هیچ وقت زنده نبوده است. (۱۱)»

اگر به جای مردِ فروغ فرخزاد، برادر بزرگ تر جرج ارول را بگذاریم، آن گاه می توانیم به رابطه ی مرموز "مزرعه ی حیوانات"

“... و آغاز فصل سرد” پی ببریم.

«در کوچه ها باد می آمد

این ابتدای ویرانیست

آن روز هم که دست های تو ویران شد

باد می آمد

ستاره های عزیز

ستاره های مقوایی عزیز

وقتی در آسمان، دروغ وزیدن می گیرد

دیگر چگونه می شود به سوره های رسولان سر شکسته پناه آورد ؟

ما مثل مرده های هزاران هزار ساله به هم می رسم و آن گاه

خورشید بر تباهی اجاد ما قضاوت خواهد کرد.» (۱۲)

وقتی برادران بزرگ تر هنوز که “نه چیزی به دار است و نه چیزی به بار” گلشیفته را به سکوت و سانسور می خوانند، و رویاهای جوانش را در پای بت اجتماع قربانی می کنند، تصور کنید فردا که جیب هایشان به شیر گاوهای چاق و چله ی نفتی آلوده می شود با آئینه و آزادی چه خواهند کرد؟ ما «از کجا می آیم که این چنین به بوی شب آغشته ایم؟» (۱۳)

برخی از برادران بزرگ تر که خیال حضور در شورای نگهبان آینده را مزمزه می کنند، با این ادعا که گلشیفته نمی تواند نماینده مناسبی برای جنبش زنان باشد به تخطئه او همت گماشتند و تا آن جا پیش رفتند که به سازوکارهای آشنای “زرادخانه ی جنبش های ضد آزادی و برابری” نیز دست انداختند. آنان کوشیدند با تکیه بر برهان قاطع “دشمن” و “وقت” به حریفان نشان دهند که وقت این بازی ها نیست! دشمن به کمین نشسته است!! و الویت ها را نباید فراموش کرد!!!

برادران بزرگ تر هیچ گاه از خود نپرسیدند این مدال وقت شناسی و دشمن شناسی را چه کسی به سینه ی آن ها زده است؟ چرا دیگران باید منتظر اشاره ی آن ها بنشینند؟ و در چنین فضایی چگونه می توان از خیل بی قرار دختران و پسرانی دفاع کرد که هر روز “با موهای درهم

و گردن های باریک و لاغر" به تبسم های ایران خانم عریانی می اندیشند که دوباره و دوباره شکار می شود؟

برادر بزرگتر دیگری در یک دکان دونبش هم از "حق مالکیت بدن" دفاع می کند و هم به گلشیفته لگد می زند که چرا سکوت کرده است و رفتار خود را توضیح نمی دهد! انگار همه دختران، خواهران و همسران ما که هر روز در کوچه ها و خیابان ها با شجاعت از خطوط قرمز حاکمیت سرب و سراب عبور می کنند باید نظریه پرداز "حق مالکیت بدن" باشند تا بتوان از حقوق آن ها و زندگی تنانه ی آنان دفاع کرد!

نقد برخی از برادران بزرگ تر به گلشیفته به بهانه دفاع از جنبش سبز و در سایه قرار نگرفتن برخی از قربانیان آن، داستان "پر آب و چشم" دیگری است که بهار آزادی را که جنبش سبز نوید می دهد نیامده به پاییز می برد. ای کاش این ساکنان کوی "مجمع تشخیص مصلحت" آینده از خود می پرسیدند: جنبش سبزی که نتواند و نخواهد از آزادی گلشیفته های ما دفاع کند به چه کارمان می آید؟

با این همه، برای من که سه دهه قربانی خط مقدم تبعیض بوده ام و تسمه ی تعصب و تحقیر را بر گرده های خود و گونه های خواهرانم حس می کنم، و خرمن لب های دخترکامان را از بافه های بوسه و لبخند خالی می بینم، هم برهنگی اهمیت دارد و هم برهنگی گلشیفته؛ زیرا، به باور من "دفاع از حقوق زنان دفاع از دمکراسی است" (۱۴)، زیرا به باور من، دفاع از حقوق زنان بدون دفاعی شفاف از "آزادی جنسی" (۱۵) از جمله آزادی پوشش گلشیفته ممکن نیست، زیرا تبعیض - همان گونه که برتولد برشت به روشنی تصویر کرده است - گام به گام پیش می آید و ما را پاره پاره لقمه می کند. زیرا برهنگی و "آزادی در قلمرو تن" به کانونی ترین آبشخور اسلام سیاسی طعنه می زند (۱۶).

حجم سنگین توپ خانه ی اسلام گرایان از اهمیت بی بدیل این مساله پرده بر می دارد و پرگویی سرزنش کننده گان تنها نشان می دهد که در یک جامعه ی بسته، ابژه ها و عقده های جنسی تا چه پایه آسیب آفرین و تعیین کننده اند. گفتمان حجاب و پارسایی جنسی و اهمیت بنیادی آن ها در میان بنیاد گرایان - با وجود رواداری قابل توجهی که اسلام تاریخی در برابر این پدیده ها نشان داده است - از کجا نشات می گیرد؟ چرا اسلام سیاسی نمی تواند و نمی خواهد از این گردنه ی سخت عبور کند؟ چرا حتا اسلام مترقی آیت الله خمینی که به عبور نظام از هر گردنه و گره هی به گاه ضرورت و مصلحت اشاره ای

آشکار دارد، نمی تواند عبور از حجاب اجباری را - دست کم - مصلحت بینانه تاب آورد و با وجود هزینه های گزاف بر طبل توخالی حجاب و گفتمان پوشالی غیرت می کوبد و از انعکاس صدای خود مست می شود؟ چرا حتا بسیاری از منتقدین مذهب و حاکمیت مذهبی موجود در پهنه ی سکس با اخلاق کژدیسه ی دایناسورهای عصرباستان هم صدا می شوند و در برابر "پدیده ی گلشیفتگی" مقاومت می ورزند؟ چرا کسی به جدایی پهنه ی قدرت از پهنه ی اخلاق تاکید نمی گذارد؟ و به نسبت سکسوالیزم و سکولاریزم نمی اندیشد؟

پا نگرفتن دانش روانکاوی در فرهنگ ما، به واسطه ی جان مایه ی انتقادی آن، یکی از دلایل آشکار هرج و مرجی است، که جامعه را در خود تنیده است. به طور نمونه، در پهنه ی سکس - که به صورت بیمار گونه ای به اخلاق گره خورده است - نمی توان روشن کرد که چه اندازه از گرایشات ضد سکس موجود در جامعه - فارغ از درست یا غلط بودن شان - از گره های ناخودآگاه مردم در ارضای جنسی خود آب می خورد و چه مقدار از نگرانی های اخلاقی و انسانی آنان.

بر خلاف اسطوره های رایج، به قول بری ریچاردز "فرهنگ، یک دستاورد متعالی انسانی نیست که درست مقابل سرشت حیوانی انسان تلقی شود، بلکه فرهنگ، عبارت است از فرآیند مبارزه ی دایم و تاثیر متقابل نیازهای بدوی و ممانعت های اجتماعی".

ارزش های فرهنگی و اجتماعی به عنوان دستاوردهای انسانی، در جامعه ای محترمند که آدمی و خواست هایش در آن محترم باشد. به این ترتیب باید از خود پرسید: چرا در جامعه ای مثل ایران که آدمی و حقوقش به هیچ گرفته می شود، این همه بر برخی از هنجارهای سکسی (در مرتبه ی هنجارهای اخلاقی) تاکید و اصرار می شود؟

تاکید غیرعادی و ریاکارانه ای که بر هنجارهای سکسی - در جامعه ای مثل ایران، که به شدت از نظر اخلاقی سقوط کرده است - می رود، ناشی از چیست؟ چیست آن سندرمی که آشکارا در برابر هرگونه تغییری مقاومت می ورزد؟

اهمیت حجاب در دروغ بزرگی نهفته است که قرار است با حجاب پوشیده بماند. اسلام گرایی هر وقت قافیه تنگ می شود، اسلام سیاسی را به خواست اکثریت مسلمان و فرهنگ غالب اسلامی آن ها حواله می دهد. برهنگی و نمادهای آن در چنین اجتماعاتی به گاه ته کشیدن سوخت های فسیلی (دین و اخلاق)، پتانسیل آن را دارد که با کمترین هزینه و به

گونه ای مسالمت آمیز ادعاهای اسلام گرایان را به چالش بکشد و کوه یخ دروغ های آنان را در برابر آفتاب قرار دهد. زنان و دختران ما با عقب راندن آرام و بی سر و صدای روسری های رنگی خود به عقب نشینی اسلام گرایی فرمان می رانند و چنین حقی را به رخ حریف می کشند. اگر اسلام گرایان به عقب نشینی روسری های زنان ما این چنین حساس اند و مثل جن از بسمل ناخن های کوکبی دخترانمان وحشت دارند و بی حجابی هم چون آب در لانه ی مورچه گان، اسلام گرایان را به وحشت می اندازد از آن روست که اسلام گرایی در اساس با "حق تعیین سرنوشت" و "توزیع برابر آزادی و شان" سر ناسازگاری دارد و تلاش دارد با چنین حقی در سرچشمه های جوشان خود یعنی "حق حاکمیت بر قلمرو تن" مقابله کند. اسلام گرایی با مخالفت با آزادی پوشش، مخالفت خود را با حق تعیین سرنوشت استتار می کند. اسلام گرایی در مخالفت با "حق برهنگی" ناکامی خود را در آمیزش اجتماعی در جهان جدید پنهان می کند و تلاش دارد زندان (شهر بند) بزرگ خود و نظام شهر بندی اش را تزیین کند (۱۷). بنیادگرایی در این فرایند از هیچ خرافه ای از جمله "غیرت نزد ایرانیان است و بس!" نمی گذرد. باد دادن به اضطراب های جنسی ایرانیان از لوازم ضروری سرپا نگهداشتن این خانه ی خراب و این دام دروغ است.

آشکار است که برهنگی در قاموس دایناسورهای عصر باستان که از خوابی هزاران هزار ساله برخاسته اند، گناهی نابخشودنی است؛ چه، اینان از تصویر عریان خود و از تصور عریانی جامعه ای که در آن می زیند در برابر آئینه وحشت دارند؛ و شکستن آئینه، رفتار غریزی بدوی آنان در پایش از جهان لرزان باستانی شان است. خشمی که این دایناسورهای جنسی به گلشیفته ها حواله می دهند، هیجان های انسان مچاله شده ای است که حتا جرات ایستادن در برابر آئینه را از کف داده است و ترجیح می دهد از دالان های تاریخ با چشم بسته عبور کند! عجیب نیست اگر این سنگواره های همیشه، همیشه اندیشه های بیمار و باورهای سخیف موروثی خود را پشت اخلاق، دین و تمدن پنهان کنند و خشمی را که از حقارت خود اندوخته اند نثار دیگری کنند.

سنگسار گلشیفتگی و نفرتی که هنگ برادران بزرگ تر نثار پیکر مصلوب گلشیفته می کند، به واقع خشمی است که از هزاره ها تحقیر و تحدید در ما انباشته شده است و ما در فرافکنی خود دوباره و دوباره بر آن ها سرپوش می گذاریم.

پانوشت ها

۱. این مساله در مقاله ای با عنوان "برهنگی دماسنج دمکراسی است" به داوری گذاشته شده است.

news.gooya.com

۲. به نظر می رسد تاریخ ایران با ورود اسلام به ایران از متن و مرکز جهان به حاشیه ی منتقل شد (ایران در حاشیه ی جهان اسلام) و نیز به نظر می رسد این تقدیر تیره با شروع تجربه مدرنیته در غرب تیره تر شد و ایران در آینه ی دیگری قدرتمند تازه ای به عنوان یک کشور حاشیه ای تثبیت شد. به باور من تحلیل راه هایی که ایران پس از ورود اسلام به ایران پیمود، راه هایی که با ورود جهان به مدرنیته در ایران تجربه شد و راه هایی که ایران می بایست در آینده طی کند و به ناچار طی نیز خواهد کرد، همه و همه در گرو درک دقیق و شفاف این موقعیت حاشیه ای است. موقعیتی که روانشناسی ویژه ای نیز برای ایرانیان رقم زده است. ترکیبی دردناک از احساس حقارت و گرایشات نارسیستیک که اوج آن را در بنیادگراها و ناسیونالیست های وطنی می توان دید.

این ادعا را در مقاله ای با عنوان "توسعه نیافتگی و پاسخ های ایرانی" به داوری گذاشته ام.

www.akhbar-rooz.com

۳. به عنوان نمونه نگاه کنید به این پست در صفحه ی فیس بوک

www.facebook.com

۴. مخالفت با پدیده های فرهنگی مدرنی هم چون آزادی پوشش، آزادی جنسی، برابری شهروندان و تبعض زدایی در پهنه ی قدرت و در توزیع آزادی در اساس از همان آسیب شناسی ریشه می گیرد که مخالفت با پدیده های هم چون دوش حمام، مدارس نوین، آسفالت، ساخت ریل راه آهن، گوجه فرنگی، واکسیناسیون، کنترل جمعیت و ... باید با این توهم که این دست مخالفت ها و مقاومت ها از درخشش های فرهنگی متعالی پرده بر می دارد به مخالفت برخاست.

۵. این عنوان را در مقاله ای به همین نام می توانید در لینک زیر دنبال کنید.

zamaaneh.com

۶. این عنوان را می توانید در مقاله ای به همین نام در لینک زیر دنبال کنید.

news.gooya.com

۷. این عنوان را می توانید در مقاله ای به همین نام در لینک زیر دنبال کنید.

www.akhbar-rooz.com

۸. این عنوان را می توانید در مقاله ی " دانستن، هم چون گفت و گویی بی پایان" در لینک زیر دنبال کنید.

www.akhbar-rooz.com

۹. این ادعا را در مقاله ی "سندرم استبداد ایرانی و سرطان اضطراب جنسی" به داوری گذاشته ام.

news.gooya.com

۱۰. موضوع "آزادی پوشش" در مقاله ای با عنوان "در نکوهش محدودیت" از همین قلم و در نقد ممنوعیت پوشش برقع در برخی از کشورهای اروپای به داوری گذاشته شده است.

zamaaneh.com

۱۱. قطعه از شعر بلند فروغ فرخ زاد با عنوان "ایمان بیاوریم به آغاز فصل سرد".

۱۲. همان

۱۳. همان

۱۴. اشاره به مقاله ای است با همین عنوان و از همین قلم که در بهار اصلاحات و در گیر و دار تلاش مجلس ششم برای تصویب "کنوانسیون رفع کلیه ی اشکال تبعیض از زنان" در هفته نامه ی "گوناگون" به چاپ رسید.

۱۵. این ادعا را در مقاله ای با عنوان "در نکوهش سکس وحشی" در لیک زیر به داوری گذاشته ام.

mag.gooya.com

۱۶. این ادعا را در مقاله ای با عنوان "سکس و دمکراسی" در لینک زیر به داوری گذاشته ام.

www.akhbar-rooz.com

۱۷. این عنوان را در مقاله ای با عنوان "از شهروندی تا شهربندی" کاویده ام.

news.gooya.com